

نگاهی به تأثیر حمله مغول برواژگان تنبیهی و تشویقی در گلستان و بوستان سعدی

حسین صفری نژاد^۱

علی اصغر حلبی^۲

چکیده

سعدی شیرازی را باید از بزرگ‌ترین معلمان اخلاق و یکی از تأثیرگذارترین سخنوران ایران زمین به شمار آورد. وی به زیبایی و روشنی در آثار خویش چون جامعه‌شناسی متعهد، اتفاقات فراوانی را از وقایع عصر خود که مقارن با یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخی این سرزمین یعنی؛ حمله ویرانگر مغول است، بیان می‌کند. نگارنده در مقاله حاضر بر آن است تا با ارائه نمونه‌هایی از ابیات و عبارات دارای واژگان تنبیهی و تشویقی در دو کتاب اخلاقی - تعلیمی گلستان و بوستان نشان دهد که تنبیه در آن‌ها نسبت به تشویق هم از نظر انواع و هم از جنبه تکرار از بسامد بالاتری برخوردارست و این که افزایش آن در بوستان نسبت به گلستان رشد چشمگیرتری دارد، می‌تواند از تأثیرات و نتایج شوم حکومت گروهی بی‌فرهنگ و نیمه وحشی بر مردم و رواج جرم، جنایت و خشونت در میان حاکمان جامعه و به تبع آن، مردمان باشد.

کلید واژه‌ها:

مغول، جامعه، گلستان و بوستان سعدی، تنبیه، تشویق.

۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران - ایران.

۲ - گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران - ایران (نویسنده مسؤل)

پذیرش: ۹۵/۰۷/۱۷

اعلام وصول: ۹۳/۱۲/۱۰

مقدمه

هجوم ددمنشانه مغولان به سال ۶۱۶ هـ ق به ایران، این سرزمین را به بستر مناسبی برای رواج هر نوع ظلم و ستمی تبدیل نمود. این حمله و حشیانه «بیش از هر حادثه دیگری در تاریخ جهان، بشریت را دچار مصیبت ساخت.» (براون، ۱۳۵۷: ۱۱۵) در این میان اگرچه «ایرانیان فرهنگ نیمه‌جان خود را با کوشش‌های مداوم از زیر لطمات سخت به هر گونه‌ای که میسر بود نجات دادند، اما در مقابل، بسیاری از آثار نامطلوب جریان‌های سیاسی و اجتماعی این عهد را خواه و ناخواه، نگاه داشتند.» (صفا: ۱۳۶۷، ۱/۳/۱) تصاویر گویا و سخنان تأمل برانگیزی که در آثار نویسندگان این دوره، به چشم می‌خورد، تنها مشتی بود از خروارظلمی که در طول تاریخ بر مردم ستم کشیده این سرزمین روا داشته می‌شد: «اکنون بسیط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً... از پیرایه وجود متجلبان جلاباب علوم و متحلیان به‌حلیت هنر و آداب خالی شد و جمعی باقی ماندند... که کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و تحرمز و نمیمت را صراحت و شهامت نام کنند... هر مزدوری، دستوری و هر مزوری، وزیری... و هر شیطانی، نایب دیوانی... و هر خسیسی، رئیسی و ...»

آزاده دلان گوش به مالش دادند وز حسرت و غم سینه به نالش دادند
پشت هنر آن روز شکستست درست کین بی هنران پشت به بالش دادند
(جوینی، ۱۳۶۷: ۵/۱ و ۴)

نتیجه چنین واقعه‌های دردناکی که در آن «به دست علما جز گفت و گوئی نه، در میان فقها جز جست و جوئی نه،... اگر در زمین نگری جز مصیبتی نه، اگر در آسمان نگری جز حیرتی نه،... از توحید موخدان جز آرایشی نه و از الحاد ملحدان جز آایشی نه...» (سعدی، ۱۳۷۰: مجالس پنجگانه، ۶۶) بالتبع چیزی جز از هم گسستن هرچه بیشتر بنیان‌های اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و... جامعه نبود؛ زیرا «وقتی مردم فرومایه از طبقات پست بدون هیچ‌گونه تربیت و تضمین، زمام امور را در دست گیرند طبعاً به همه مکارم پشت پا می‌زنند و همه رذایل را مباح می‌شمردند.» (صفا، ۱۳۶۷: ۱/۳/۸۰) از این روست که در آثار بسیاری از سخنوران آن عصر به‌ویژه سعدی، آنچه بیش از همه، جلوه‌گری دارد، توجه به جایگاه عدالت است. به این دلیل او علاوه بر آنکه باب اوّل

بوستان را به «عدل و تدبیر و رای» اختصاص می‌دهد در سرتاسر آثار خود، خیرخواهانه همه را به رعایت حقوق دیگران، عدالت، دادگستری و آزادی اندرز می‌کند. به عقیده وی وقتی در جامعه‌ای عدل و داد حکمفرما نباشد و قاضی، محتسب و شحنه رشوه‌خوار باشند وضع چنان می‌شود که بقال از دزد شبرو نیز می‌دزدد به طوری که دزد نیز از بیداد زمانه به فغان می‌آید:

شنیدم که دزدی در آمد ز دشت به دروازه سیستان برگذشت
بدزدید بقال از او نیم دانگ بر آورد دزد سیه‌کار بانگ
خدایا تو شبرو به آتش مسوز که ره می‌زند سیستانی به روز
(سعدی، ۱۳۷۸: ۵۰)

و یا:

هر چه می‌کرد با ضعیفان دزد شحنه با دزد باز کرد امروز
ملخ آمد که بوستان بخورد بوستانیان ملخ بخورد امروز
(سعدی، قطعات، ۱۳۷۸: ۹۴۲)

پیشینه تحقیق

سعدی از جمله سخنورانی است که آثارش به جهت فراگیری مضامینش، همواره مورد توجه پژوهشگران بوده‌است. تنها برای نمونه علی دشتی در "قلمرو سعدی" (۱۳۶۴)، عبدالمحمد آیتی در "شکوه سعدی در غزل" (۱۳۶۹)، هانری ماسه در "تحقیق درباره سعدی" (۱۳۶۹)، ناصر پورپیرار در "مگر این پنج روز" (۱۳۷۷)، زرین کوب در "حدیث خوش سعدی" (۱۳۷۹)، ایرج پزشک زاد در "طنز فاخر سعدی" (۱۳۸۱)، حسن انوری در "شوریده بی‌قرار" (۱۳۸۴) و... هر کدام به نحوی به تبیین بخشی از شکوه سخنان این سخنور بزرگ پرداخته‌اند. همچنین مقالات بی‌شماری نیز درباره کلام و آثار شیخ اجل خلق گردیده‌است. برای نمونه کمیل مختاری در "دارالشفای سعدی - مقوله‌های پزشکی در آثار سعدی" - (۱۳۹۰) ضمن بیان شمار حکایات مربوط به اطبا: طیب عام، چشم پزشک، بیطار برآن است سعدی در کلام خود برای پرورش معانی اخلاقی، از دانش طب و علم تشریح هم که مقدمه طب است، بهره می‌گیرد. فاتح رحمانی و همکاران (۱۳۸۹) به "بررسی گلستان با تکیه بر یافته‌های روان تحلیل‌گری" پرداخته‌اند. به عقیده

آنان می‌توان مفاهیم مهمی مانند انحلال تعارض‌های روان‌شناختی یا تحوّل روان‌شناختی را از خلال این کتاب دریافت. وحید سبزیان پور (۱۳۹۰) "در بازتاب حکمت ایرانی در گلستان سعدی" سعی نموده برای هر مضمون این کتاب، مضامینی مشترک از ادب فارسی و عربی ارائه دهد، اما چند شاهد جدید هم در کنار حکایات گفته شده از زبان بوزرجمهر و انوشروان بیان می‌کند که سرچشمه‌های آنها نیز در حکمت‌های ایرانیان باستان است و منصور ثروت در "سیاست مدن از دیدگاه سعدی" (۱۳۸۸) اندیشه شاعر را از منظر سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهد. اما درباره موضوع مورد تحقیق پژوهش‌چندانی صورت نگرفته است و شاید بتوان مقاله حاضر را از نخستین کارها در این زمینه به شمار آورد.

طرح مسأله و بحث

آنچه در آثار سعدی بیش از همه جلوه‌گری می‌کند، جنبه همگانی بودن مطالب وی در زمینه‌های مربوط به فرهنگ جامعه و مردم است. او مضامین گوناگونی را که به نوعی با زندگی ارتباط دارد، از بین موضوعات مختلف، برمی‌گزیند و به طرز ماهرانه‌ای عرضه می‌نماید. سعدی شاعری واقع بین است و آنچه در نظرش می‌آید، درست همان چیزی است که عموم مردم نیز با آن محشور و نزدیک‌اند.

به عقیده شیخ اجل حمله‌های پی‌در پی مغولان به شهرها و روستاهای ایران که پیامدهای جبران‌ناپذیری را رقم می‌زند، دیگر جایی برای عدل و انصاف باقی نمی‌گذارد و یقیناً این خصلت امرا خود در خلق و خوی ملت تحت ستم نیز تأثیر به‌سزایی دارد. از این رو جرم و جنایت رواج می‌یابد و به دنبال آن گوناگونی انواع مجازات اعمال می‌شود و شکل می‌گیرد.

اما هرچند آثار سعدی را آئینه تمام‌نمای اتفاقات سیاسی - اجتماعی عصر او می‌دانند ولی به عقیده اغلب پژوهشگران باید وی را بزرگ‌ترین شاعر اخلاق و آموزگار تربیت لقب داد که با دیدی فراگیر و جامع، جایگاه و شیوه‌های گوناگون تشویقی و اهمیّت آن را برای دستیابی به کمال فردی و اجتماعی به طور دقیق مورد بررسی قرار می‌دهد. او بدون تردید تشویق و ترغیب را از مهم‌ترین ارکان روان‌شناسی تربیتی و عاملی مؤثر در تحریک انگیزش‌های پیشرفت و عملکرد فرد

در فرآیند تقویت رفتارهای مطلوب در اجتماع می‌داند از این رو بهتر از بسیاری از هم‌عصرانش به چنین مواردی توجه دارد و آن را در کنار تنبیه در کلامش به تصویر می‌کشد. اما با در نظر گرفتن اوضاع نامناسب سیاسی و اجتماعی آن عصر از یک سو و توجه سعدی به اخلاق و پایبندی به آن از سوی دیگر، تنبیه و تشویق در گلستان و بوستان دارای چه جایگاهی است؟ در ادامه به مشاهده شواهد ارائه شده در این زمینه می‌پردازیم تا دریابیم کدام یک از موارد یاد شده در کدام اثر دارای بسامد بالاتری است.

واژگان تنبیهی در گلستان و بوستان

- از قلعه به زیر انداختن

- مصلحت آن می‌بینم که تو را از قلعه به زیر اندازم تا دیگران نصیحت پذیرند. (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۴۷)

- بخشیدن (به قصد تحقیر بخشیده شده)

- یکی [را] از ملوک کنیزکی چینی آورده بودند. خواست تا در حالت مستی با وی جمع شود. دختر ممانعت کرد ملک در خشم رفت و او را به سیاهی بخشید که لب زبرینش از پره بینی در گذشته بود و (همان: ۸۴)

- بریدن دست و زبان

- یکی از پسران هارون... پیش پدر آمد... که فلان سرهنگ زاده مرا دشنام [مادر] داد یکی اشارت به کشتن کرد و دیگر [ی] به زبان بریدن (همان: ۸۲)

- درویشی را ضرورتی پیش آمد. گلیمی از خانه یاری بدزدید. حاکم فرمود که دستش بپزند (همان: ۹۱)

- دزدان دست کوتاه نکنند تا دستشان کوتاه کنند... (همان: ۱۸۷)

– بند، حبس، زندان، شهر بند

- ملک را پند وزیر ناصح موافق طبع نیامد روی ... در هم کشید و به زندانش فرستاد. (همان: ۶۴)
- هر مز را گفتند: از وزیران پدر چه خطا دیدی که بند فرمودی؟ (همان: ۶۵)
- آنچه مضمونِ خطابِ ملک بود از عهده بعضی به در آمد و به بقیتی در زندان بماند. (همان: ۷۷)
- ملک را اعلام کرد که فلان را که حبس فرمودی با ملوک نواحی مراسله دارد. (همان: ۷۷)
- چندانکه از نظر درویشان غایب شد به برجی [بر]رفت و دُرّجی بدزدید ... بامدادان همه را به قلعه در آوردند و بزدند و به زندان کردند... (همان: ۸۸)
- دو درویش خراسانی ... بر در شهری به تهمت جاسوسی گرفتار آمد[ند]. هر دو را به خانه‌ای کردند و در به گل بر آوردند... (همان: ۱۱۱)
- گفتند: به زندان شحنه درّست. (همان: ۱۵۸)

دگر گوش مالش به زندان و بند (سعدی، ۱۳۷۵، ب ۳۰۶)	چو باری بگفتند و نشنید پند
دل دردمندان برآور ز بند (همان: ۱۱۲۱ و ۵۰۸)	نخواهی که باشد دلت دردمند
اسیران محتاج در چاه و بند؟ (همان: ۷۷۵)	دعای منت کی شود سودمند
سرش را ببوسید و در بر گرفت (همان: ۸۹۸)	به دستان خود بند از او برگرفت
که زورآزمای است بازوی جاه (همان: ۹۳۰)	به زندان فرستادش از بارگاه
نداند که خواهد در این حبس مرد (همان: ۹۳۴)	بخندید کوی بیهوده برد
گرفتی، به زندانیانش سپار (همان: ۱۱۰۸)	چو اقلیم دشمن به جنگ و حصار

یکی دست گیرم به چندی درم	که چندی است تا من به زندان درم (همان: ۱۲۶۱)
شنیدم که در حبس چندی بماند	نه شکوت نیش و نه فریاد خواند (همان: ۱۲۷۰)
مروت نبینم رهایی ز بند	به تنها و یارانم اندر کمند (همان: ۱۴۵۶)
که روزی برون آید از شهر بند	بلندیت بخشد چو گردد بلند (همان: ۱۵۲۹)
به گوشش فرو گفت کای هوشمند	به جانی و دانگی رهیدم ز بند (همان: ۱۵۶۸)
جفای پدر برد و زندان و بند	چنان سودمندش نیامد که پند (همان: ۲۱۶۸)
درون دلت شهر بندست راز	نگر تا نبیند در شهر باز (همان: ۲۸۹۸)
چو ناپخته آمد ز سختی به جوش	یکی گفتش از چاه زندان، خموش که چون ما نه‌ای خام بر دست و پای (همان: ۳۴۳۰ و ۳۴۲۹)
یکی را که در بند بینی مخند	مبادا که ناگه درافتی به بند (همان: ۳۴۴۱)

– به چاه افکندن

– مَلِک را بر آن لشکری خشم آمد و [او را] در چاه کرد. (همان: ۷۵).

دعای منت کی شود سودمند اسیران محتاج در چاه و بند؟
(سعدی، ۱۳۷۵: ب ۷۷۵)

- ضرب و زدن

- با چوگان زدن

بگفتا به پایش درافتم چو گوی (همان: ۱۶۷۵)	بگفت ار خوری زخم چوگان اوی؟
دگر روز پیرش به تعلیم گفت (همان: ۲۹۵۹)	شب از درد چوگان و سیلی نخفت
بزد تا چو طبلش بر آمد فغان (همان: ۳۸۷۹)	یکی را به چوگان مه دامغان

- تازیانه

- گفت: ... میل خاطر من به رهانیدن این یکی بیشتر بود که وقتی در راه مانده بودم، مرا بر شتر [ی] نشانند وز دست آن یکی تازیانه‌ای خورده بودم در طفولیت. (سعدی: ۱۳۷۴، ۸۳ و ۸۲)

- چوب

عجب صبر داری تو بر چوب و سنگ! (سعدی، ۱۳۷۵: ب ۱۶۶۸)	کسی گفتش ای شوخ دیوانه رنگ
شب و روز از او خانه در کند و کوب (همان: ب ۲۲۱۲)	نه گفت اندر او کار کردی نه چوب
بگفت ای پدر بی گناهم مکوب (همان: ۲۵۹۹)	فرو کوفت پیری پسر را به چوب
به گرز گران مغز مردان مکوب (همان: ۲۸۷۷)	تو خود را چو کودک ادب کن به چوب
که سودی ندارد فغان زیر چوب (همان: ۳۸۳۸)	تو پیش از عقوبت در عفو کوب

- حد

چرا دامن آلوده را حد زخم چو در خود شناسم که تر دامنم؟

(همان: ۳۲۹۵)

- سنگ

- مردم آزاری... سنگی بر سر صالحی زد. درویش را مجال انتقام نبود. سنگ [را] خود نگاه
همی داشت تا... ملک را بر آن لشکری خشم آمد و در چاه کرد، درویش آمد و سنگش در سر
انداخت. (همان، ۱۳۷۴: ۷۵)

- دشنام بی تحاشی داد و سقط گفت و سنگ برداشت و هیچ از بی حرمتی نگذاشت... (همان: ۱۴۵)

- آنان که دست قوت ندارند سنگ خورده نگه می دارند تا... دمار از دماغ خصم برآرند. (همان: ۱۸۱)

گزیری به چاهی در افتاده بود	که از هول او شیر نر ماده بود
همه شب ز فریاد و زاری نخفت	یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت:
تو هرگز رسیدی به فریاد کس	که می خواهی امروز فریادرس؟
	(همان، ۱۳۷۵: ب ۷۲۶ تا ۷۲۴)

پدر گفت: اگر پند من بشنوی	یکی سنگ برداشت باید قوی
زدن بر خر نامور چند بار	سر و دست و پهلوش کردن فگار
	(همان: ۸۵۲ و ۸۵۱)

کسی گفتش ای شوخ دیوانه رنگ	عجب صبر داری تو بر چوب و سنگ!
	(همان: ۱۶۶۸)

طلب کردم از پیش و پس چوب و سنگ	که ای ناخدا ترس بی نام و ننگ
	(همان: ۲۹۷۲)

- سیلی

- گه عارض سیمین یکی را تپانچه زدی و گه ساق بلورین دیگری را شکنجه کردی. (همان،
۱۳۷۴: ۱۵۵)

چو چنگش کشیدند حالی به موی	غلامان و چون دف زندش به روی
شب از درد چوگان و سیلی نخفت	دگر روز پیرش به تعلیم گفت
	(همان، ۱۳۷۵: ب ۲۹۵۹ و ۲۹۵۸)

- قفا [زدن و قفا خوردن]

چو مسمار پیشانی آورده پیش (همان: ۱۸۸۷)	قفا خوردی از دست یاران خویش
قفا خورد و سودای بیهوده پخت (همان: ۱۹۳۷)	گدایی که از پادشه خواست دخت
قفا خوردی از دست مردم چو دَف (همان: ۲۱۶۴)	دگر هر که بریط گرفتی به کف
قفا خورد و سر بر نکرد از سکون (همان: ۲۱۹۴)	از آن تیـره دل مرد صافی درون
جهانـدیده‌ای گفتش ای خودپرست (همان: ۲۹۳۹)	قفا خورده گریان و عریان نشست
خدا دادش اندر بزرگی صفا (همان: ۳۱۶۸)	به خردی بخورد از بزرگان قفا
بیخشیـد درویشش پیراهنش (همان: ۳۴۳۲)	قفایـی فرو کوفت بر گردنش

- کتک

- ملک فرمود تا بزنندش... (سعدی: ۱۳۷۴، ۸۱)
- همه را به قلعه در آوردند و بزدند و... (همان: ۸۸)
- یکی از فضلا تعلیم ملک زاده‌ای همی داد، ضرب بی‌محابا زد و... (همان: ۱۵۵)

- لگد

که بام دماغش لگد کوب کرد (همان، ۱۳۷۵: ب ۱۸۸۸)	خیالش چنان بر سر آشوب کرد
--	---------------------------

- مِشْت

مردی آن نیست که مشتی بزنی بر دهنی
(همان، ۱۳۷۴: ۱۰۶)

گرت از دست برآید دهنی شیرین کن

- خَام

کمندی به کتفش بر از خام گور
(سعدی، ۱۳۷۵: ب ۲۵۶۹)

به پرخاش جستن چو بهرام گور

که چون ما نه‌ای خام بر دست و پای
(همان: ۳۴۳۰)

بجای آور، ای خام، شکر خدای

- خُون رِیخْتَن بَا شَمشِير، خَنْجَر وَ...

که نطعش بینداز و خونش بریز
(همان: ۷۳۸)

به سرهنگ دیوان نگه کرد تیز

ندانست بیچاره راه گریز...
منت پیش گفتم، همه خلق پس
(همان: ۸۸۴ تا ۸۸۱)

سیه دل برآهیخت شمشیر تیز
چرا خشم بر من گرفتی و بس؟

بینداز و با من مکن خفت و خیز
(همان: ۹۱۲)

بگفتا سر اینک به شمشیر تیز

به شمشیر تدبیر خونش بریز
(همان: ۱۰۸۴)

اگر دشمنی پیش گیرد ستیز

که ناپاک بودند و ناپاک دین
(همان: ۱۴۵۰)

بفرمود کشتن به شمشیر کین

ز روی زمین بیخ عمرش بکن
(همان: ۱۴۸۰)

یکی گفت شاها به تیغش بزن

به شمشیر تیزش بیازار حلق
(همان: ۱۶۰۴)

چو اندر سری بینی آزار خلق

که رانند سیلاب خون بی دریغ

در آن قوم باقی نهادند تیغ

به زاری به شمشیر زن گفت زن	مرا نیز با جمله گردن بزن
(همان: ۱۴۵۵ و ۱۴۵۴)	
«به جرمی گرفت آسمان ناگهش	فرستاد سلطان به کشتنگهش...
به هم بر همی سود دست دریغ	شنیدند ترکان آهخته تیغ
	(همان: ۱۵۵۷ تا ۱۵۵۲)
«چو باز آمد از راه خشم و ستیز	به شمشیر زن گفت خونش بریز
به خون تشنه جلاد نامهربان	برون کرد دشنه چو تشنه زبان
	(همان: ۲۳۲۹ و ۲۳۲۸)
بفرمود جلاد را بی دریغ	که بردار سرهای اینان به تیغ
	(همان: ۲۹۰۲)

- زبان از قفا کشیدن

بفرمود دلتنگ روی از جفا	که بیرون کننش زبان از قفا
	(همان: ۹۴۵)

- زجر

- ملک روی از این سخن به هم کشید و او را زجر فرمود... (سعدی: ۱۳۷۴، ۷۳)
- سرهنگان ملک به سوابق انعام او معترف بودند... و زجر و معاقبت روا نداشتندی. (همان: ۷۷ و ۷۶)
- غریو از خلق برآمد. [ملک فرمود] استاد را خلعت و نعمت دادند و پسر را زجر و ملامت. (همان: ۷۹)

- یکی از فضلا تعلیم ملک زاده‌ای همی داد و... زجر بی قیاس کردی. (همان: ۱۵۵)

امین باید از داور اندیشناک	نه از رفع دیوان و زجر و هلاک
	(همان، ۱۳۷۵: ب ۲۸۲)
بفرمود کوتاه نظر تا غلام	براندش به خواری و زجر تمام
	(همان: ۱۳۰۲)
نه کوتاه دستی و بیچارگی	نه زجر و تطاول به یکبارگی
	(همان: ۲۹۲۰)

- زنجیر و سلسله

پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان در بوستان
(همان، ۱۳۷۴: ۱۰۰)

- از این خیال محال تجنّب کن که خلقی هم بدین هوس که تو داری اسیرند و پای در زنجیر.
(همان: ۱۳۴)

- خون کسی ریخته و خود از میان گریخته پدر را به علت او سلسله در پای است... (همان: ۱۵۸)

که فضیحت بود به روز شمار بنده آزاد و خواجه در زنجیر
(همان: ۱۶۱)

سبک طوق و زنجیر از او باز کرد چپ و راست پویدن آغاز کرد
(همان، ۱۳۷۵: ب ۱۳۴۴)

به فرمان پیغمبر نیک رای گشادند زنجیرش از دست و پای
(همان: ۱۴۵۳)

شکم بند دست است و زنجیر پای شکم بنده نادر پرستد خدای
(همان: ۲۷۶۸)

ز زنجیر ناپارسایان برست که در حلقه پارسایان نشست
(همان: ۳۸۲۶)

اگر بر نگردهد به صدق و نیاز به زنجیر و بندش بیارند باز
(همان: ۳۸۶۱)

- سیاه چاله

سیه چال و مرد اندر او بسته پای به از فتنه از جای بردن به جای
(سعدی، ۱۳۷۵: ب ۳۰۸۷)

- گوشمال

- پدر را از این حال آگهی دادند. برادرانش را بخواند و گوشمالی به واجب بداد. (همان، ۱۳۷۴: ۶۰)

چو آهنگِ برِبط بود مستقیم کی از دست مطرب خورد گوشمال؟
(همان: ۹۶)

مکافات موزی به مالش مکن	که بیخس برآورد باید ز بن
	(سعدی، ۱۳۷۵: ب ۲۵۳)
چو باری بگفتند و نشنید پند	دگر گوش مالش به زندان و بند»
	(همان: ۳۰۶)
نکونام را جاه و تشریف و مال	بیفزود و، بدگوی را گوش مال
	(همان: ۴۲۹)
نه هر کس سزاوار باشد به مال	یکی مال خواهد، یکی گوشمال
	(همان: ۱۶۰۹)
چو سودا خرد را بمالید گوش	نیارد دگر سر برآورد هوش
	(همان: ۱۷۹۵)
وگر فاسقی چنگ بردی به دوش	بمالیدی او را چو طنبور گوش
	(همان: ۲۱۶۵)
برآوردم از بی قراری خروش	پدر ناگهانم بمالید گوش
	(همان: ۳۸۱۸)

– مصادره

- اتفاقاً از او حرکتی در نظر سلطان ناپسند آمد، مصادره فرمود و عقوبت کرد. (همان: ۷۶)
- یکی از پسران هارون... پیش پدر آمد... که فلان سرهنگ زاده مرا دشنام [مادر] داد... یکی اشارت به کشتن کرد و دیگر [ی] به مصادره. (همان: ۸۲)

– نفی کردن

- شیادی گیسوان بافت یعنی علویم و با قافله حجاز به شهری در رفت که از حج همی آیم و قصیده ای پیش ملک برد که خود گفته ام... ملک فرمود تا بزندش و نفی کنند... (همان: ۸۱)
- یکی از پسران هارون... پیش پدر آمد... که فلان سرهنگ زاده مرا دشنام [مادر] داد... یکی اشارت به کشتن کرد و دیگر [ی] به نفی. (همان: ۸۲)

واژگان تشویقی در گلستان و بوستان

- بخشیدن

- اسب، زر و قبا

چه نیکو بود مهر در وقت کین
(سعدی، ۱۳۷۵: ب ۱۴۸۳)

زرش داد و اسب و قبا پوستین

- جرم

که جرمش ببخشید و چیزی نگفت
(همان: ۱۵۶۵)

ملک زین حکایت چنان بر شکفت

- جاه و مقام

ز شاخ امیدش برآمد بهی
(همان: ۸۹۹)

بزرگیش ببخشید و فرماندهی

دگر دیگ خشمش نیاورد جوش
خداوند رایت شد و طبل و کوس
رسانید دهرش بدان پایگاه
(همان: ۲۳۳۵ تا ۲۳۳۳)

ملک را چو گفت وی آمد به گوش
بسی بر سرش داد و بر دیده بوس
به رفق از چنان سهمگن جایگاه

فروماندگی و گناهم ببخش
(همان: ۳۹۹۲)

نگویم بزرگی و جاهم ببخش

- حریر

امیر ختن داد طاقی حریر
(همان: ۲۷۸۵)

یکی را ز مردان روشن ضمیر

- خلعت، نعمت و تشریف

- [ملک را بر حال ضعیف او رقت زیادت شد و] خلعتی بر آن مزید کرد و... (سعدی، ۱۳۷۴: ۶۷)

- حکما گفته‌اند: ... پادشاهان ... [وقتی] به سلامی برنجند و [وقتی] به دشنامی خلعت دهند. (همان: ۶۹)

- سر و چشمش ببوسید [و در کنارش گرفت] و نعمت بی کران داد. (همان: ۷۶)
- ملک را سیرت حق شناسی از او پسند آمد و خلعت و نعمت بخشید. (همان: ۷۷)
- غریو از خلق برآمد. [ملک فرمود] استاد را خلعت و نعمت دادند. (همان: ۷۹)
- شیادی گیسوان بافت یعنی علویم و با قافله حجاز به شهری در رفت که از حج همی آیم و قصیده‌ای پیش ملک برد که خود گفته‌ام. [نعمت زیاد فرمودش] (همان: ۸۱)
- مَلِک را سخن گفتنِ او مطبوع آمد... بامدادان خلعت و نعمت فرمودش. (همان: ۲۰)
- [ملک‌زاده] را بر [حال تباه] وی رحمت آورد، خلعت و نعمت دادش... (همان: ۱۲۵)
- | | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| زر و نعمت اکنون بده کان تست | که بعد از تو بیرون ز فرمان تست |
| زرش داد و اسب و قبا پوستین | چه نیکو بود مهر در وقت کین |
| دلش بر وی از رحمت آورد جوش | که اینک قبا پوستینم پیش |
| نکونام را جاه و تشریف و مال | بیفزود و، بدگوی را گوش مال |
| «کسان را درم داد و تشریف و اسب» | طبیعی است اخلاق نیکو نه کسب |
| قفایی فرو کوفت بر گردنش | ببخشید درویشش پی‌راهنش |
- (سعدی، ۱۳۷۵: ب ۱۲۲۹ و ۱۱۲۹)
- (همان: ۱۴۸۳)
- (همان: ۳۴۰۵)
- (همان: ۴۲۹)
- (همان: ۱۴۰۸)
- (همان: ۳۴۳۲)

- خون

- اخلاق خداوندی چنان است که به بخشیدن خون این جوان بر بنده منت نهد. (سعدی، ۱۳۷۴: ۶۱)
- کشتن بندیان تأمل اولی ترست به حکم آن که اختیار باقی است توان کشت و توان بخشید. (همان: ۱۷۹)

- زر و دینار، سیم و درهم دادن

- ملک [را خوش آمد] صره‌ای هزار دینار از روزن برون داشت.. (سعدی: ۱۳۷۴، ۶۷)

- بامدادان به حکم تبرک ... دیناری از کمر بگشادم و پیش مغنی نهادم. (همان: ۹۴)

- عالمان را زر بده تا دیگر بخوانند و زهاد را [چیزی] مده تا زاهد بمانند. (همان: ۱۰۲)

- تنگدستان را سیم و زر دادی و مسافران را سفره نهادی... (همان: ۱۱۴)

- گفت: این مسجد را مؤذنانند قدیم، هر یکی را پنج دینار می‌دهم ترا ده دینار بدهم تا جایی دیگر

رو[ی]. پس از مدتی... آمد و گفت: بر من حیف کردی این‌جا که رفته‌ام، بیست دینارم

همی دهند... (همان: ۱۳۲ و ۱۳۱)

- [خرقه پوش... همراه ما بود یکی از امرای عرب مر او را صد دینار بخشیده تا نفقه فرزندان کند.

(همان: ۱۴۳)

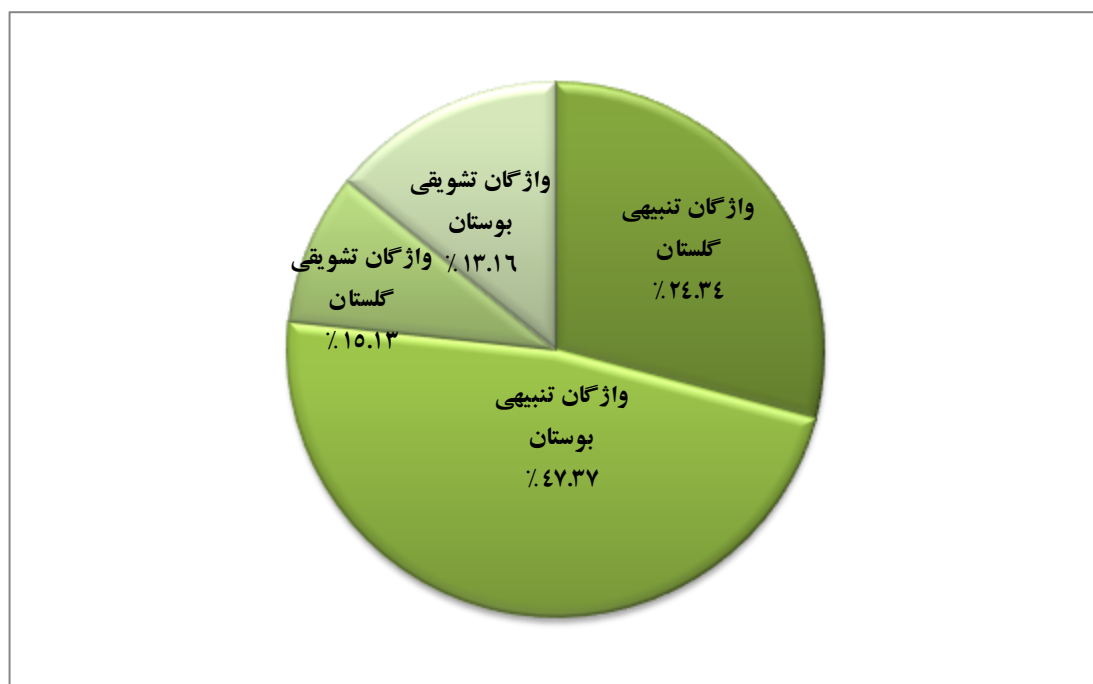
درم داد و تیمار درویش خورد	یکی عاطفت سیرت خویش کرد
(همان، ۱۳۷۵: ب ۶۶۷)	
که بعد از تو بیرون ز فرمان تست	زر و نعمت اکنون بده کان تست
(همان: ۱۲۲۹ و ۱۱۲۹)	
نه همچون پدر سیم و زر بند کرد	دل خویش و بیگانه خرسند کرد
(همان: ۱۲۰۶)	
به دامن شکر دادشان زر به مشت	سماطی بیفگند و اسبی بکشت
(همان: ۱۳۹۹)	
طبیعی است اخلاق نیکو نه کسب	کسان را درم داد و تشریف و اسب
(همان: ۱۴۰۸)	
که دستش چو باران فشاندی درم	توان گفت او را سحاب کرم
(همان: ۱۴۱۳)	
چه نیکو بود مهر در وقت کین	زرش داد و اسب و قبا پوستین
(همان: ۱۴۸۳)	
زرش همچو گندم به پیمانه بود	به کوی گدایان درش خانه بود
(همان: ۲۶۰۳)	

جدول واژگان تنبیهی و تشویقی در گلستان و بوستان به ترتیب حروف الفبا

انواع تشویقات	گلستان	بوستان
بخشیدن اسب و...	۲۳	۲۰

انواع تنبیهات	گلستان	بوستان
از قلعه به...	۱	---
بخشیدن به قصد...	۱	---
بریدن دست و...	۳	---
بند کردن و...	۷	۲۰
به چاه افکندن	۱	۱
ضرب و زدن	۹	۲۲
خام	---	۲
خون ریختن با...	---	۱۱
زبان از قفا کشیدن	---	۱
زجر	۴	۳
زنجیر و سلسله	۴	۵
سیاه چاله	۱	---
گوشمال	۲	۷
مصادره	۲	---
نفی کردن	۲	---

نمودار درصد واژگان تنبیهی و تشویقی در گلستان و بوستان



نتیجه گیری

با بررسی‌های به عمل آمده و شواهد، جداول و نمودار ارائه شده می‌توان دریافت که:

- ۱- تنوع تنبیهات در دو اثر به مراتب بسیار بیشتر از تشویقات است. همچنین از مجموعه کاربرد ۱۵۲ واژه تنبیهی و تشویقی در گلستان و بوستان، ۱۰۹ واژه مربوط به تنبیه و ۴۳ واژه مرتبط با تشویق است. در میان واژگان تنبیهی، نخست "ضرب و زدن" و انواع آن و سپس "بند کردن و..." و در ادامه "خون ریختن" در بوستان از بسامد بیشتری برخوردار می‌باشد. در بین واژگان تشویقی نیز تنها "بخشش و انواع" آن به چشم می‌خورد که در این میان بخشش "زر، درم و سیم" دارای افزایش قابل ملاحظه‌ای است.
- ۲- نکته قابل توجه آن که در بوستان - جهان مطلوب سعدی - تعداد واژگان تنبیهی و تنوع تنبیهات در مقایسه با گلستانی که اوضاع اجتماعی عصر سعدی در آن متجلی است، دارای بسامد بالاتری است؛ یعنی بوستان با ۷۲ واژه، سهم قابل توجهی نسبت به گلستان با ۳۷ واژه در این زمینه دارد. همچنین درصد واژگان تنبیهی مشترک در دو کتاب نیز در بوستان دارای رشد نسبتاً بیشتری است. اختلاف نسبت میان واژگان تشویقی هم در دو اثر در مقایسه با یکدیگر، دارای افزایش چندان چشمگیری نمی‌باشد؛ گویی در آن عصر، در جهان مطلوب سعدی نیز، تنبیه برای رسیدن به جامعه آرمانی تأثیرگذارتر از تشویق به حساب می‌آمد.
- ۳- بی‌شک دشواری‌ها و اوضاع نابسامان اقتصادی و تقسیم ناموزون و ناعادلانه فرصت‌ها در کنار محیط ناسالم فرهنگی و... در آن دوره مهم‌ترین عواملی بودند که سبب ایجاد سوء رفتارهای اجتماعی و برگزیدن راه‌های نادرست و در نتیجه، تنبیهات گوناگون گردیدند؛ به زبان دیگر آنگاه که شکاف طبقاتی در آن عصر، شکل جدی‌تری به خود گرفت؛ انفجارهای رفتاری نیز بیشتر به وقوع پیوست. شاید از این رو باشد که ۷۱/۷۱٪ واژگان کلام سعدی در گلستان و بوستان تنبیهی و تنها ۲۸/۲۹٪ از آنان تشویقی است.

فهرست منابع و مأخذ

- ۱ - انوری، حسن، (۱۳۸۴)، *شوریده و بی‌قرار (درباره سعدی و آثار او)*، تهران، قطره.
- ۲ - آیتی، عبدالمحمد، (۱۳۶۹)، *شکوه سعدی در غزل*، تهران، هیرمند.
- ۳ - براون، ادوارد، (۱۳۵۷)، *تاریخ ادبی ایران (از سنایی تا سعدی)*، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات مروارید، چاپ دوم.
- ۴ - پزشکی زاد، ایرج، (۱۳۸۱)، *طنز فاخر سعدی*، تهران، نشر شهاب.
- ۵ - پورپیرار، ناصر، (۱۳۷۷)، *مگر این پنج روزه*، بازخوانی انتقادی مقدمه گلستان، تهران، نشر کارنگ.
- ۶ - ثروت، منصور، (۱۳۸۸)، *سیاست مدن از دیدگاه سعدی*، تاریخ ادبیات، شماره ۳/۶۰، بهار، تهران، از ۵ تا ۲۰.
- ۷ - جوینی، عطاملک، (۱۳۶۷)، *تاریخ جهانگشا*، به تصحیح محمد قزوینی، تهران، انتشارات بامداد.
- ۸ - دشتی، علی، (۱۳۶۴)، *قلمرو سعدی*، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، اداره کل نگارش.
- ۹ - رحمانی، فاتح و همکاران، (۱۳۸۹)، *بررسی گلستان سعدی با تکیه بر یافته‌های روان تحلیلی گری*، شعر پژوهی، شماره ۵، زمستان، تهران، از ۹۱ تا ۱۲۰.
- ۱۰ - زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۹)، *حدیث خوش سعدی (درباره زندگی و اندیشه سعدی)*، تهران، سخن.
- ۱۱ - سبزیان پور، وحید، (۱۳۹۰)، *بازتاب حکمت ایرانی در آثار سعدی*، شعر پژوهی، شماره ۹، پاییز، تهران، از ۴۹ تا ۷۶.
- ۱۲ - سعدی، مصلح‌الدین، (۱۳۷۸)، *کلیات*، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، هستان.
- ۱۳ - _____، (۱۳۷۵)، *بوستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- ۱۴ - _____، (۱۳۷۴)، *گلستان*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- ۱۵ - ماسه، هانری، (۱۳۶۹)، *تحقیق درباره سعدی*، ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر محمدحسن مهدوی اردبیلی، تهران، توس.